

نامه سرگشاده به مهدی کروی

عبدالحسین هراتی

نامه سرگشاده به مهدی کروی

چندی پیش نامه ای از شما خطاب به آقای موسوی اردبیلی منتشر شد. سوال محوری شما در آن نامه موضوع قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ به دستور "حضرت امام" (۱) بود. مدتی منتظر ماندیم که ایشان جوابی به آن نامه بدهند که متأسفانه از طرف ایشان جوابی داده نشد و این خود بر حجم ابهامات موجود افزود.

از اینکه شما و مهندس موسوی عزیز پیوسته در سخنان خود از "امام" یاد می کنید، من و بسیاری دیگر در رنج بوده ایم اما پیوسته خود را اینگونه توجیه می کرده ایم که شرایط مبارزه در ایران چنین اقتضایی دارد و لذا خون جگر می خوردیم و سکوت اختیار کرده بودیم، اما سخنان اخیر آقای مهاجرانی که در آن فرموده بودند: هر کس امام و روحانیت را قبول ندارد متعلق به جنبش سبز نیست، طاقت از کف ربود. منتظر بودم که جوابی به این سخن سخیف از طرف رهبران جنبش داده شود که خوشبختانه دو سه روز پیش موسوی عزیز این جواب را داد و گفت که هرکس در هر کجا از عدالت طرفداری کند عضو جنبش سبز است.

ابتدا اجازه دهید یک نکته را روشن کنم و آن اینکه من حضرت عالی و آقای مهندس موسوی و خانم زهرا رهنورد را اکنون مصادیق عالمان قائم به قسط میدانم که خداوند آنان را در کنار پیامبران نشانده و وجود آنان را شاهد بر کلمه توحید دانسته است.

شهد الله انه لا اله الا هو والملايكة واولو العلم قايمًا بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم(سوره آل عمران)
اما جناب کروی عزیز من دفاع شما و بخش عمده ای از دوستان اصلاح طلب از "امام خمینی" را نمی فهمم.. از این جهت می گویم نمی فهمم که هنوز باب گفتگویی در این باره گشوده نشده و هنوز ایشان در زمره تابوهای اصلاح طلبان است و متأسفانه برخی دوستان ما حتی جرأت فکر کردن در باره وی را به خود نمی دهند، و البته اولین سوال بنده در همینجاست که آیا اینکه کسی به خود مجال و جرأت فکر کردن در مورد فردی را ندهد، این خود از مصادیق شرک نیست؟

و البته خوشحالم که شما دلاور جنبش سبز این مرز را نیز شکستید و مجال گفتگو در باره ایشان را باز کردید.

برادران من شما امروز مصادیق این دعوت و امر پیامبر به مومنین هستید که بدانها گفت: موتوا قبل ان تموتوا (بمیرید قبل از آنکه بمیرید)، و شما به واقع چنین کرده اید پس چرا قدم آخر را بر نمی دارید؟

آری: مهدی کروی دهه شصت، نماینده "امام" در بنیاد شهید و کسی که به امر ایشان زندانهای خصوصی داشت، رئیس مجلس سوم که حتی اجازه سخن گفتن به نمایندگان مستقل را نمی داد و نماینده ای را تنها به دلیل اینکه سخنانش بوی انتقاد از "امام" را میداد از مجلس با خشونت و وضعیتی تحقیر آمیز بیرون کرد، دیگر مرده است.

دهه شصت تونل وحشت تاریخ معاصر ایران بود. دهه ای که همه خشونتها و جنایتها و تجر ها و بدعتهای غیر انسانی و ضد توحیدی و شرک آلود آن به نام "امام خمینی" در تاریخ ما ثبت و ضبط شده است و کسی را یارای پاک کردن آن از این تاریخ نیست.

آری خداوند این توفیق را به مهدی کروی داد تا قبل از مرگ بمیرد و در رستاخیز عدالتخواهی این ملت دوباره زنده شود و به پا خیزد و چهره نامدار و فهردار این رستاخیز گردد. موتوا قبل ان تموتوا. آری بمیرید قبل از آنکه بمیرید.

ما آن مهدی کروی را دفن کرده ایم. آن مهدی کروی که همراه با سید احمد خمینی و روحانی درباری سید حمید زیارتی موسوم به روحانی، در لجن مال کردن منتظری از هیچ چیز دریغ نکرد، اکنون مرده است و تورا به خدا نه در زنده کردن او و نه در زنده کردن "امام" نکوشید که این "امام" زنده شدنی نیست بلکه افیون مرگی است که

طرفداران خود را به محاق نیستی میکشد.

يقدم قومه يوم القيامة فاوردهم النار و بنس الورد المورود (سوره هود-۹۸) طرفداران خود را پیشوایی میکند و در رستاخیز آنان را به آتش می افکند و چه بد ورودی و چه بد وارد شوندگانی. این داستان همه طاغوتها و پیروان آنان است. الم تر الى الذين بدلوا نعمت الله كفرا و احلوا قومهم دارالبوار (سوره ابراهیم-۲۸) آیا ندیدی کسانی را که نعمتهای خدا را به کفر تبدیل کردند و مردم خویش را به دیار نیستی راندند. خدایا، این قرآن تو چه بزرگ است، گویی این آیه همین امروز در مورد "امام خمینی" و خامنه ای نازل شده است. مهدی کروی دهه شصت مرده است و دیگر برای ما وجود ندارد.

همانگونه که جناب ابن جناده ی راهزن و سرکرده قبیله وحشی غفار در بیت ارقم مرد و از پس آن واقعه خورشید ابوذر بر قله کوه صفا طلوع کرد و دیگر هیچ کس اثری از جناب نیافت. آری مهدی کروی دهه شصت دیگر نیست. او مرده است، همانگونه که آن حاکم ستمگر در بلخ از پی واقعه ای به خود آمد و سر به صحرا گذاشت. از آسمان صحرا عشق باریده بود. پای او به عشق فروشد آنگونه که پای مرد به گل فرو می شود. آن حاکم ستمگر در آن صحرا مرد و از پس آن مرگ خورشید ابراهیم ادهم طلوع کرد.

کروی عزیز، موسوی عزیز تا به کی میخواهید با این تناقض زندگی کنید؟ کجای امروز شما به "امام خمینی" و افکار او و اعمال او شباهت دارد؟ آیا شما ولایت مطلقه را قبول دارید؟ بگویید تا ما تکلیف خودمان را بدانیم! آیا شما جنایات سال ۶۷ را تأیید می کنید؟ به خدا قسم میدانم که نمی کنید و حتی اگر روزی خدای ناکرده از زبان شما بشنوم که آنرا توجیه می کنید باز نیز قسم خواهم خورد که در نفس خود از آن متنفرید و به توجیه پناه آورده اید.

وای از پناه آوردن به توجیه. مبادا، مبادا، مبادا که به چنین کجراهه ای دچار شود جنبش سبز ما. آیا شما شکنجه های درون زندانهای دهه شصت را تأیید می کنید؟ بخدا قسم آنچه که در کهریزک اتفاق افتاد مصداق کوچکی بود از شکنجه ها و کشتارهای دهه شصت در زندانهای "امام خمینی".

مگر نبود که بدلیل وجود این حکم فقهی که نمی توان دختر باکره را اعدام کرد ابتدا با تکیه بر سرفصل فقهی "نکاح فضولی" با حکم "قاضی شرع"، آن چهارمی لعنتی از "ولات اربع"(۲)، به دختران معصوم در زندان تجاوز می نمودند و سپس آنان را اعدام می کردند؟

آیا جنایتی بالاتر از این سراغ دارید؟ اگر کسی ادعا کند که "امام خمینی" نمی دانست که در زندانهایش چه می گذرد به او خواهیم گفت که نه این حقیقت نیست، چون شاهد عادل بدلیل اعتراضاتش به همین جنایتها نهایتا مورد غضب و خشم "امام خمینی" و حصر خانگی قرار گرفت. مگر هم او نبود که برای ایشان نوشت که وزارت اطلاعات شما از ساواک بدتر است. بله منتظری را می گویم. مگر هم او نبود که بدلیل مبارزاتش با اعمال و عقاید خشن و ناپهنجار "امام خمینی" به قهرمان ملت ایران و جنبش سبز تبدیل شد؟ مگر منتظری نگفت که ولایت مطلقه شرک است؟ و مگر "امام خمینی" واضع تئوری ولایت مطلقه نبود؟

مهدی عزیز، دلاور جنبش سبز، دلان می خواهد نظر تو را نیز در مورد ولایت مطلقه بدانیم. در اینکه جنبش سبز منتظری را پدر معنوی خود می نامد برای صاحبان خرد و بصیرت پیامهایی است. دیگر مردم با چه زبانی باید بگویند که خمینی را و خشونت‌هایش را و عقاید شرک آلودش را دوست نمی دارند. چگونه باید بگویند تا کسانی مانند آقای مهاجرانی که تهاول می کنند این مسئله را دریابند؟

از دوستان سازمان مجاهدین انقلاب سوالی دارم. آیا نمی خواهید ماجرای اختلافی را که در نیمه ابتدایی دهه شصت در سازمان رخ داد و نهایتا منجر به آن فتوای عجیب "امام خمینی" شد را برای مردم بگویید؟

اجازه دهید من آن بخشی را که میدانم بگویم و اگر غلط بود شما مرا تصحیح کنید. در سالهای اولیه دهه شصت بین اعضای سازمان اختلافات جدی نظری و عملی پیش آمد. از طرف سازمان از "امام خمینی" درخواست شد که نماینده ای از طرف خود جهت حل مسائل برای سازمان معرفی کنند و ایشان آقای راستی کاشانی را معرفی کردند. سازمان از طریق آقای راستی کاشانی از ایشان استفتاء و سوال نمود که: حدود اختیارات ولایت فقیه تا کجاست؟ و ایشان جواب دادند:

"بسمه تعالی حدود اختیارات ولایت فقیه همان حدود اختیارات خداوند تبارک و تعالی است". حال من از شما کروی عزیز، موسوی عزیز و دوستان سازمان مجاهدین انقلاب سوالی دارم و آن اینکه آیا این فتوا عین شرک نیست؟

آیا خطاب این آیه قرآن به ما نیست که می فرماید:

واذ اخذ الله ميثاق الذين اوتوا الكتاب لتبيننه للناس ولا تكتمونه (آل عمران- ۱۸۷). و آن هنگام خداوند از کسانی که به آنان کتاب داده شد پیمان گرفت که آنرا برای مردم تبیین کنند و حقایق آنرا کتمان و پنهان نکنند. آیا این فتوای شرک آلود بر خلاف نص صریح قرآن در سوره توحید نیست؟ که می گوید: ولم یکن له کفوا احد (سوره توحید- ۵). (برای خداوند هیچ همان و همتایی وجود ندارد). آیا این مضحک نیست که موجودی که محکوم به بیماری و مرگ و فرسودگی در عقل و جسم است ادعا کند که حدود اختیاراتش همان حدود اختیارات خداوند تبارک و تعالی است؟ آخر "حضرت امام" چه چیز شما به خدا می ماند که اختیاراتتان همان اختیارات او باشد؟ جاودانگی شما شبیه به اوست؟ علم شما شبیه به اوست؟ قدرت شما شبیه به اوست؟ شاید بگویید آری. انا احیی و امیت. (من آنقدر قوی هستم که می کشم و یا محکوم به مرگ را می بخشم). و آنگاه من به پیروی از پیشوایم ابراهیم بت شکن کلمات او را به شما خواهم گفت: فان الله یأتی بالشمس من المشرق فأت بها من المغرب. بله به همین سادگی فیهت الذی کفر خلافت شما شبیه به اوست؟ پاکی شما شبیه به اوست؟ که اختیاراتتان شبیه به او باشد؟ البته این ادعاها در تاریخ زیاد شده است، ایشان هم یکی. اگر هیچ دلیل دیگری وجود نداشته باشد جز همین یک ادعای ایشان، کسی چون من از نظر دینی و وجدانی این حق را می یابد که "حضرت امام خمینی" را طاغوت خطاب کند. کروی عریز آنچه که بیش از همه مرا وادار به نگارش این نامه کرد نامه شما به آقای موسوی اردبیلی بود و چه خوب مخاطب خود را یافته اید. ایشان در سال ۶۷ در مقام ریاست قوه قضائیه نامه ای دارند به "امام" با این مضمون که حکم قتل عام شما در مورد زندانیان سیاسی فقط شامل زندانیان تهران می شود و یا در مورد شهرستانها هم این حکم جاری است؟ "حضرت امام" در پاسخ فرمودند: این حکم در مورد شهرستانها هم هست. این نامه و جوابیه آن را می توانید در خاطرات همان کسی که بحق پدر معنوی جنبش سبز است، ببینید. لذا بد نیست که آقای موسوی اردبیلی نیز راجع به این نامه و جوابیه آن توضیح دهند تا مسائل اندکی روشنتر شود. آیا امروز هم مثل امروز همه کارها را از بالای سر قوه قضائیه انجام میدادند و قوه قضائیه مانند امروز تنها ابزاری بوده است در دست رهبر و وزارت اطلاعاتش؟ آیا آقای موسوی اردبیلی هیچ اختیاری از خود نداشته و فقط مترسکی بوده در قوه قضائیه مانند آقای لاریجانی؟ آقای موسوی خوئینی ها چطور؟ ایشان در آن زمان دادستان انقلاب "امام" بودند. ایشان از قتل عام زندانیان و آنچه در زندانها می گذشت چه می دانند و چقدر مطلعند؟ به صلاح همه است که این مسائل هرچه زودتر روشن شوند.

البته میدانم که دوستان ما در ایران درگیر مبارزه ای سخت با حاکمیتی بسیار خشن و خونریز هستند و لذا انتظاری در مورد پاسخ به سوالاتی که مطرح کرده ام از داخل ایران ندارم اما خوشبختانه ما در خارج از کشور یک آقای اطاق فکر (مهاجرانی) داریم که خود را سخنگو و نماینده تام الاختیار جنبش سبز میداند و حتی میتواند افراد را ممیزی کند و بگوید چه کسی عضو جنبش سبز هست و چه کسی نیست. لذا از ایشان می خواهیم تا به شرکانه ی این نعمت که در ساحل امن نشسته اند و خطری ایشان را تهدید نمی کند، پاسخ سوالات ما را بدهند. با آرزوی سلامتی برای شما و موسوی و خاتمی عزیز، و خانم زهرا رهنورد که به حق اسوه و الگوی این جنبش است. و به امید پیروزی جنبش سبز مردم ایران

بعد از تحریر:

دیروز هنگامی که می خواستم این نوشته را برای انتشار ارسال کنم، در سایت وزین جرس به نامه ی صدرحاج سید جوادی عزیز برخورد کردم. این پیر بزرگوار نور چشم ماست اما حقیقت گرانقدر تر است. از مضمون نامه ایشان میتوان اینگونه استنباط کرد که حضرت ایشان برحذر داشته اند سخنانی از جنس آنچه که من در این نامه آورده ام. ایشان فرموده اند که مواضع متخذه در خارج بهتر است همگون با مواضع داخل باشد. من به این عزیز و دیگرانی که اینگونه فکر می کنند باید عرض کنم که: میدانیم که متفکرین جنبش در داخل امکان گفتن بسیاری سخنان را ندارند در عین اینکه بسیاری از مسائل و حقایق هستند که باید تبیین گردند والا در آینده مسئله ساز خواهند شد. پس بگذارید ما در خارج این سخنان را بگوییم.

اگر افکار و اندیشه هایی که صاحبان آن افکار مدعی پیشوایی جماعت های انسانی هستند، در هنگام بروز، نقد نشوند، آنگاه تاریخ و روزگار آن اندیشه ها را نقد خواهد کرد. و نقد روزگار چه پر هزینه است!

من متعجبم از شما که روزگار قبل از انقلاب را دیده اید، چگونه امروز دوباره ما را اینگونه راه نمایی می فرمایید؟! سالها پیش از وقوع انقلاب اسلامی "حضرت امام" همه سخنان خود را در کتاب "ولایت فقیه" و فاجعه بار تر از آن در کتاب "کشف الاسرار" گفته بود. اما مگر در آن روزگار کسی جرات این را بخود میداد که آن اندیشه های سخیف را نقد کند؟

اگر کسی چنین جسارتی میکرد بلافاصله متهم به این میگردید که عامل ساواک است و دشمن است و... حاصل عدم نقد آن اندیشه ها چه شد؟؟

تاریخ آن اندیشه های بغایت ارتجاعی را نقدی خونین کرد و روزگار بر سیاهی هایی که ما حاضر نشدیم با عقل خویش بر آنها اندکی پرتوی از روشنی بی افکنیم، خورشید افکند، و رسوایی آن اندیشه های سیاه را تا ابد بر همگان آشکار نمود، اما با چه هزینه ای برای یک ملت!!؟؟

صدر عزیز که جایگاهت بر صدر دیدگان ماست، آیا شما مجددا ما را به همان راهی که چنین آزمون بدی پس داده است فرا میخوانید؟ مجددا سکوت مصلحت آمیز؟ و فرو بستن چشمان بر اشتباهات دوستان؟ فراموش کرده ایم که این اشتباهات میتوانند دوستان امروز را به دشمنان خونین فردا تبدیل کنند؟ مگر یک بار اینطور نشد؟ حال چه اشکالی دارد که افکار دوستانمان را امروز در کمال متانت و با حفظ همه دوستی ها طرح و نقد کنیم؟

بخدا قسم که من حرمت این قلم را پاس خواهم داشت و جز آنچه را که حقیقت می پندارم و نه مصلحت، خواهم گفت و این بار از هیچ چیز نخواهم هراسید تا در روز رستاخیز ملت ایران در مقابل این ملت و در قیامت عظمی در مقابل خداوند شرمنده نباشم. نه، این بار دیگر داستان گذشته نباید تکرار شود.

همه افکار و اندیشه ها و اعمال، متعلق به هر کسی، در زمان ظهور باید نقد شوند و نه در هنگام نشستن بر مسند حکومت.

ارادتمند همه بزرگان و دوستان
عبدالحسین هراتی

۱- کلمه امام در قرآن غالباً به معنی پیشوا بکار برده شده است. این کلمه در قرآن هم با بار مفهومی مثبت آمده است و هم با مفهوم منفی. بعنوان مثال در سوره قصص آیه ۴۱ با مفهوم منفی آمده و در سوره سجده آیه ۲۴ این کلمه با مفهوم مثبت بکار گرفته شده است.

وجعلناهم ائمة يدعون الى النار ويوم القيامة لا ينصرون (سوره قصص، آیه ۴۱). ایشان را امامانی قرار دادیم که بسوی آتش دعوت می کنند و در روز رستاخیز یاری نمی شوند.

وجعلنا منهم ائمة يهدون بامرنا لما صبروا وكانوا بآياتنا يوقنون (سوره سجده آیه ۲۴). هنگامی که از خود مقاومت نشان دادند در میان آنها امامانی قرار دادیم که با فرمان ما دیگران را هدایت می کردند و به آیات ما یقین داشتند.

۲- از نظر فقهی عقد فضولی در حوزه نکاح به این مفهوم است که در مورد کودکان غیر بالغ، پدر، جد، ولی شرعی و حاکم شرع (که به ایشان ولایت اربع گفته می شود) میتواند بدون اطلاع و اجازه آن کودک وی را به نکاح دیگری در آورد و آن دیگری میتواند از آن کودک لذت جنسی ببرد. "امام خمینی" در تحریر الوسيله می فرمایند که این رابطه تا کودک شیرخوار برقرار است.

فارغ از اصل این حکم که بسیار ضد انسانی است سوال این است که آیا دخترانی را که با چنین توجیه فقهی به آنان تجاوز می شد و پس از ازاله بکارت آنان را اعدام می کردند، نا بالغ بودند؟ و یا خود به این رضایت می دادند که بر سرشان چنین بلایی آورده شود؟ طاعت یعنی همین. یعنی طغیان گری که به هیچ حدی از حدود پایبند نیست حتی به حدود ضد انسانی که مورد قبول خود وی است.